

لینک نتیجه مشابهت‌یابی: https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/apidetails/F8188B5CA5F450DE/4%

نقش «جغرافیا» در هویت ایران دوره ساسانی

نوع مقاله: پژوهشی

محسن لطف‌آبادی*

E-mail: mohsenlotfabadi@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۵/۲۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۷/۲۴

چکیده

در میان مؤلفه‌های هویت ایران دوره ساسانی، یکی از مؤلفه‌های تأثیرگذاری که ساسانیان بر روی آن دست گذاشتند، «جغرافیا» بود که زمینه‌های تمایز ایران را از دیگر جوامع فراهم می‌آورد. دستگاه سیاسی - دینی ساسانی که به اهمیت سرزمین و «هویت جغرافیایی» در همبستگی مردم و استحکام نظام سیاسی پی برده بود، اهتمام ویژه‌ای به آن نشان داد. در این راستا در این دوران، نام «ایران» با یک مفهوم سرزمینی - مرزی، در برابر اغیار یا «انیران»های دیگر، کاربرد بسیاری یافت و در نوشته‌های برجای مانده از آنها انعکاس بسیاری پیدا کرد. ساسانیان، سرزمین تحت سیطره خود را «ایران‌شهر» می‌نامیدند و به انحاء مختلف درصد صورتبندی و اثبات آن بودند که به موفقیت نیز دست یافتند. هم‌چنین در نیل به این هدف، توجه به امور مرزها افزایش یافت و کارگزاران ساسانی، نظارت دقیقی بر آن داشتند. دوچندان شدن اهمیت منصب «مرزبان» نتیجه چنین دیدگاهی بود. مقاله پیش‌رو، به بررسی هویت جغرافیایی در دوره ساسانی می‌پردازد.

کلید واژه‌ها: جغرافیا، هویت ایرانی، ساسانیان، ایران، ایران‌شهر، مرز.

* پژوهشگر دوره‌ی پسادکتری تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران، نویسنده‌ی مسؤل

طرح مسأله

هویت ایرانی، به عنوان پدیده‌ای در حال «شدن»، از قدمت کهنی برخوردار بوده و در هر دوره تاریخی، ویژگی‌های خاص خود را داشت. یکی از ادوار مهم هویت ایرانی، دوره ساسانی است، زیرا در این دوران، هویت ایرانی بعد از پشت‌سر گذاشتن بحران هلنی، سر و شکل تازه‌ای پیدا کرد و هویت جمعی و قدیم آن صورتبندی شد. در این دوره، ایرانیان، مصمم‌تر از گذشته، نسبت خود را با دنیای پیرامون مشخص کردند. در مقایسه با گذشته، در برخی از مؤلفه‌های هویتی، تغییراتی به وجود آمد و به نوعی فرم ناقص آن، راه تکامل را پیمود و میراث گذشته را تکمیل کرد.

مسیری که این مقاله، با روش تحقیق و تحلیل تاریخی خواهد پیمود، آن است که بیند جغرافیا، به عنوان یکی از عناصر مهم هویتی، چه نقشی در شکل دادن به هویت ایران در دوره ساسانی داشت و چگونه بن‌مایه احساس ایرانیان گردید؟ فرضیه مقاله آن است که دست‌اندرکاران دولت ساسانی، با توجه به اهداف سیاسی مورد نظرشان در وحدت و یکپارچگی ایران و ایجاد نوعی سامان اجتماعی، از جغرافیا، به عنوان یکی از ابزارهای مهم هویت‌یابی استفاده کرده و از راه‌های مختلف در تثبیت آن کوشیدند.

پیشینه پژوهش

درباره‌ی ابعاد مختلف هویت جغرافیایی دوره ساسانی، تحقیقات اندکی انجام شده است. یکی از تحقیقات قابل توجه، کتاب *آرمان ایران: جستاری در خاستگاه نام ایران* (۱۳۸۷)، نوشته گرادو نیولی است. نیولی در فصول مختلف این کتاب می‌کوشد، سابقه‌ی تاریخی نام «ایران» را نشان دهد که از چه دوران و بستری این مفهوم در اذهان ایرانیان شکل گرفت. او نتیجه می‌گیرد که در دوره پیشاساسانی نام ایران یک مفهوم قومی و دینی داشته، اما از دوره ساسانیان به بعد معنای سیاسی و سرزمینی یافت (صص ۲۳۰-۲۲۷). نیولی، در مقاله «هویت ایرانی» در *دانشنامه ایرانیکا* (۲۰۱۲) نیز همین دیدگاه را دارد (صص ۵۰۷-۵۰۴). از تحقیقات دیگر می‌توان به مقاله ریچارد فرای با عنوان «هویت ایرانی در دوران باستان» (۱۳۷۳) اشاره کرد که غالباً به بررسی مفهوم «ایران» به‌ویژه در دوران ساسانی می‌پردازد. (صص ۴۳۸-۴۳۱)

همان‌طور که مشاهده می‌شود، هرچند در ارتباط با قسمتی از این مقاله، یعنی مفهوم «ایران» تحقیقاتی صورت گرفته است، اما تاکنون تحقیق مستقلی درباره نقش جغرافیا در روند هویت‌یابی ایران دوره ساسانی انجام نشده است. این مقاله در سه بخش به

بحث جغرافیا و پیوند آن با هویت دوره ساسانی می‌پردازد: ۱- شکل‌گیری ایده «ایران»
 ۲- تلقی ایرانیان از سرزمین خود ۳- شکل‌گیری مرزهای سرزمینی.

خوانش سه‌گانه از هویت ایرانی

در سالیان اخیر، موضوع هویت ایرانی مورد مباحثات زیادی واقع شده و رویکردهای مختلفی پیرامون آن شکل گرفته است. این رویکردها را می‌توان در سه مقوله باستان‌گرایی، اسلام‌گرایی و تاریخی‌نگر دسته‌بندی کرد. ریشه رویکرد باستان‌گرا به دیدگاه‌های منورالفکران دوره قاجار و پهلوی برمی‌گردد. معتقدان این رویکرد، رمانتیک‌وار، غرق در احساسات شوونیستی بوده و نسبت به ایران باستان و دین زرتشتی ابراز دل‌تنگی می‌کردند و انزجار خود را از حمله‌ی اعراب و ورود اسلام به ایران اعلام می‌داشتند. آنها برای توضیح و توجیه پیشرفت غرب و عقب‌ماندگی ایران، به چنین دیدگاه‌هایی روی آوردند. در نقطه مقابل، معتقدان رویکرد اسلام‌گرایی، باستان‌گرایی را کنار گذشته و اسلام و تشیع را از مؤلفه‌های بنیادین هویت ایرانی دانسته و ورود دین اسلام به ایران را اتفاقی بسیار تأثیرگذار در تعالی و رشد جامعه ایران عنوان کرده‌اند. این دیدگاه در دهه‌ی پنجاه شمسی و به‌ویژه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی طرفداران خاص خود را داشت. رویکرد سوم، رویکرد تاریخی‌نگر است که با نگاهی متعادل سعی می‌کند، امتزاجی از دو رویکرد قبل به‌وجود آورد. آنها هم دوره باستان و هم دوره اسلامی ایران را در روند هویت‌یابی آن تأثیرگذار می‌دانند. (در این باره نک: اشرف، ۱۳۸۷: ۱۲۷-۱۱۰) این پژوهش، همسو با رویکرد سوم است و با وجود پرداختن به یکی از اجزای هویتی ایران باستان، دوران اسلامی را نیز در هویت ایرانی بسیار تأثیرگذار می‌داند.

جغرافیا و هویت

در نظر اول به‌نظر می‌رسد که هویت زاینده‌ی محیط جغرافیایی است. اگر بخواهیم از میان عناصر مختلف هویتی، مؤلفه‌ای را مقدم بر دیگر عناصر بدانیم، آن مؤلفه جغرافیاست، زیرا تا جغرافیا نباشد مؤلفه‌های دیگر پدیدار نخواهند شد. جغرافیا نسبت به سایر عناصر هویتی - نظام سیاسی، آگاهی تاریخی، دین، زبان و فرهنگ - مؤلفه‌ای سفت و سخت و یا به عبارت بهتر «متصلب» است. در برابر مؤلفه‌های مذکور هویتی که ذهنی هستند، جغرافیا عنصری عینی، ملموس و مشهود است. درحالی‌که عناصر ذهنی هویت، بر نقش عقاید و باورهای جوامع انسانی در شکل‌گیری هویت تأکید

دارند، جغرافیا، بر نقش واقعیات عینی تأکید دارد. در این مفهوم، جغرافیا، صورت «زنده و همیشگی» دارد و بستر شکل‌گیری مؤلفه‌های دیگر هویتی است. انسان‌ها آگاهانه یا ناآگاهانه در پیوند با جغرافیای خود هستند. آنها ریشه خود را در جغرافیای خود پیدا کرده و در آن احساس یگانگی، انسجام و وحدت می‌کنند. (مسی، ۱۹۹۴: ۶) جغرافیا، همچون کالبدی است که در کنار عناصر دیگر، ذهنیت انسان را شکل می‌دهد. به عبارت دیگر، جغرافیا، در نوع فکر، باورها و الگوهای رفتاری ساکنان خود تأثیر دارد و فعالیت‌های آنها را منفک از آن نمی‌توان دید. در سطح جمعی نیز جغرافیا در شکل دادن به سنت‌ها، آداب و رسوم، فرهنگ و غیره تأثیر دارد. علاوه بر این، جغرافیا، شکل‌دهنده‌ی معماری، سکونت‌گاه‌ها، راه‌ها، شیوه‌ی کشت و زرع و دیگر پدیده‌های انسانی است و باعث تمایز جوامع از یکدیگر می‌شود (نورتن، ۲۰۰۰: ۱۸). از همین جا نیز احساس تعلق جغرافیایی و یا به عبارت بهتر، «هویت جغرافیایی» شکل می‌گیرد و فرد خود را جدا از آن نمی‌تواند ببیند. این تعلق می‌تواند در سطوح محلی و یا ملی باشد. بنابراین، هنگامی که حس تعلق به سرزمینی ارضا می‌شود، نیاز اساسی به داشتن «هویت» نیز خودنمایی می‌کند. (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۹۳)

۱- ایران و ایرانشهر

۱-۱- مفهوم ایران در دوران پیشاساسانی

در این‌که سلسله‌های پیشاساسانی (مادها، هخامنشیان و اشکانیان)، سرزمین خود را چه می‌نامیده‌اند، منابع اطلاع‌چندانی در دست نیست. در این مسأله شکی نیست که در این دوران، ایران به معنی هستی‌شناسی کلمه وجود داشت، اما سؤالی که مطرح می‌شود، این است که آیا در این دوران، ایران، با داشتن مرزها و جغرافیای سیاسی مشخص از سوی دست‌اندرکاران این سلسله‌ها قابل فهم بود یا خیر؟ آنچه که مسلّم است با توجه به اسناد برجای مانده، نام «ایران» در این دوران، هنوز در آثار آنها راه نیافته و آنها کشور خود را با عناوین قومی خطاب می‌کردند. منابع یونانی، ایران را در زمان مادها، به اسم همین قوم (مادها) می‌نامیدند. این نام به‌ویژه از زمان هوخشتره به‌کار برده می‌شد و حتی در دوره هخامنشی نیز گاهی آنها را به همین نام می‌خواندند و جنگ‌های آنها با یونانیان را جنگ‌های «مدیک» می‌خواندند. (هرودت، ۱۳۳۸: ۱۵۱/۱)

این مسأله را در دوران هخامنشی که نوشته‌های بیشتری از آنها برجای مانده، بهتر می‌توان دریافت. پادشاهان هخامنشی در کتیبه‌های خویش، خود را با برخی عناوین مجلل نظیر «شاه بزرگ»، «شاه شاهان»، «شاه کشورها»، «شاه سرزمین‌های وسیع» و

القابی از این دست خطاب می‌کردند که برخلاف عناوین مجلل پادشاهان ساسانی، اشاره‌ای به نام ایران در آن نمی‌شود. (نک: لولوک، ۱۳۸۶: ۳۳۰-۲۰۷) این سنت، در همه‌ی کتیبه‌های بازمانده از شاهان هخامنشی به چشم می‌خورد. برخی از شاهان هخامنشی نظیر داریوش اول، بدون این که نامی از ایران بیاورند، به ایالات متعدد و مردم گوناگون زیر فرمان خویش اشاره می‌کنند که از نژادهای مختلف با مذهب، زبان و آداب و رسوم خاص خود در قلمرو وسیع او زندگی می‌کردند. (نک: بریان، ۱۳۷۱: ۳۹۷-۳۹۱) البته داریوش در یکی از سنگ‌نبشته‌های خویش، از «اهورامزدا» با عنوان «خدای آریایی» یاد می‌کند که احتمالاً به تمام مردم تحت کنترل خویش اشاره دارد. این اصطلاح نشان‌دهنده‌ی آن است که هدف داریوش، یگانگی سرزمین‌های تحت سیطره خود از بُعد دینی و با مرکزیت قرار دادن پرستش اهورامزدا بوده است که جانشینان او نیز این برنامه را ادامه دادند. (میرزایی، ۱۳۹۸: ۱۷۳) پادشاهان هخامنشی هم‌چنین واژه «آریایی» را برای نشان دادن نسب و تبار خویش نیز به کار می‌برده‌اند. (لولوک، ۱۳۸۶: ۲۰۷-۳۳۰) در این دوره نیز نام ایران در آثار مورخان یونان و روم یافت نمی‌شود، بلکه آنها در جای جای آثار خویش، واژه‌های «پارس‌ها» و «پارسیان» و بعضاً «ماد» را به کار برده‌اند که البته دلالت بر تمامی مناطق تحت سیطره هخامنشیان دارد نه صرفاً ایالت پارس یا ماد (نک: استرابو، ۱۳۸۲: ۴۶، ۱۸۱، ۳۵۹، ۳۶۵؛ هرودت، ۱۳۳۸: ۳ / صفحات مختلف؛ گزنفون، تربیت کوروش، ۱۳۵۰: ۶، ۱۴، ۳۹، ۵۷، ۸۵-۸۴، ۱۲۱-۱۲۴، ۱۶۸، ۲۱۹، ۲۳۰، ۲۵۳-۲۵۲؛ گزنفون، سیرت کوروش کبیر، ۱۳۵۰: ۳-۱، ۵۱، ۵۵، ۱۳۱، ۱۴۶، ۲۴۹، ۳۰۲-۳۰۶، ۳۱۲؛ کتاب‌هایی از عهد عتیق: براساس کتاب مقدس اورشلیم، ۱۳۸۰: ۱۰۸، ۱۷۶، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۶۴، ۲۸۰-۲۷۹، ۳۱۰، ۳۱۳، ۶۶۹-۶۶۸، ۶۷۰، ۷۰۰)؛ عناوینی که احتمالاً توسط عامه مردم زیر نظر دستگاه هخامنشی نیز پذیرفته شده و در ذهن‌شان تثبیت شده بود.

در کتیبه‌ها و سکه‌های اشکانی نیز نام ایران به میان نمی‌آید و درست مشخص نیست که آنها سرزمین خود را چه می‌نامیده‌اند. مالکوم کالج در کتاب پارتیان می‌نویسد: «هخامنشیان خویشتن را آریایی می‌نامیدند و جانشینان پارتیان در ایران [ساسانیان] نیز کشور خویش را ایرانشهر می‌خواندند که به معنی سرزمین آریاست.» وی در ادامه از این که پارتیان کشور خویش را چه می‌نامیده‌اند، اظهار بی‌اطلاعی می‌کند و تنها این فرضیه را پیش می‌کشد که «شاید پارتیان هم‌چنین رسمی داشته‌اند». (کالج، ۲۵۳۷: ۵۱) کالج در جای دیگر کتاب خویش، به نوعی به این فرضیه خود پاسخ می‌دهد و می‌گوید همانند دوران هخامنشی که قوم پارس محوریت داشت و به همین سبب، نام پارسیان را

بر سراسر ایران اطلاق می‌کردند، در دوره پارتیان هم قوم پارت در محور قرار گرفت و نام کشور آنها همانند هخامنشی‌ها توسط نویسندگان یونانی و رومی «پارتیان» خوانده می‌شد. (کالج، ۲۵۳۷: ۱۳؛ هم‌چنین نک: نیولی، ۱۳۸۷: ۱۵۶-۱۵۰)

۱-۲- ظهور «ایران» و «ایران‌شهر» در معنای جغرافیایی و مرزی در دوره ساسانی

با وجود این‌که نام ایران و واژه‌های هم‌خانواده آن، در سلسله‌های پیش از ساسانیان مبهم مانده و دقیقاً مشخص نیست که آنها قلمرو تحت سیطره خود را به چه نامی اطلاق می‌کردند، اما آنچه واضح است، در دوره ساسانی بود که نام «ایران» با مفهومی با هویت سیاسی - جغرافیایی و البته دربرگیرنده‌ی یک گستره‌ی فرهنگی و تمدنی خاص، اهمیت فراوانی پیدا کرد. به همین منظور، ساسانیان که تمایلات قوی ایرانی داشته و مفهوم «هویت سرزمینی» را درک می‌کردند، مفهوم «ایران‌شهر» را ابداع کردند. (مکنزی، ۲۰۱۱: ۵۳۴) این مسأله از بامداد دولت ساسانی قابل ردیابی است، زیرا اردشیر که با توجه به اوضاع ملوک‌الطوایفی دوران اشکانی، به اهمیت هویت سرزمینی در وحدت و همبستگی جامعه ایران پی برده بود، بعد از شکست اردوان پنجم، شروع به تسخیر سرزمینی کرد که خود به آن «ایران» می‌گفت. (دریایی، ۱۳۸۶: ۱۱) اردشیر و ساسانیان همانقدر که علاقه‌مند به از بین بردن ملوک‌الطوایفی و بنیاد یک دولت نیرومند بودند، از بُعد سرزمینی برنامه‌ی هویت‌سازی خود غافل نبودند. بنابراین، اردشیر به تصرف زادگاه خود و پیرامون آن اکتفا نکرد و یکایک سرزمین‌های ایرانی را در شمال و جنوب، شرق و غرب ایران به زیر چتر خود درآورد. (سیف‌الدینی، ۱۳۹۴: ۱۶)

۱-۲-۱- «ایران» و «ایران‌شهر» در کتیبه‌ها و سکه‌ها و در اسامی

نام ایران و ایران‌شهر، به فراوانی در کتیبه‌های ساسانی، از آغاز این دوره تا اواخر آن به‌کار رفته است که نشان‌دهنده‌ی حرکت جامعه ایران به سوی تثبیت هویت جغرافیایی است. کهن‌ترین کتیبه‌ای که نام ایران را دربردارد، اثری از اردشیر بابکان در نقش رستم است. در این اثر که تاجگذاری اردشیر را به‌تصویر می‌کشد، وی سوار بر اسبی حلقه شهریاری را از اهورا مزدا می‌گیرد. بر سینه اسب اردشیر، نوشته‌ای به زبان‌های پارسی میانه، پارتی و یونانی دیده می‌شود که ترجمه آن چنین است: «این است پیکر [اهورامزدا] مزداپرست، خدایگان اردشیر شاهنشاه ایران که چهار از ایزدان دارد، فرزند خدایگان پاک شاه.» در کتیبه شاپور در نقش رجب نیز عنوان «شاهنشاه ایران و انیران» ذکر شده است. این واژه هم‌چنین در کتیبه بیشاپور بهرام یکم، و کتیبه شاپور دوم و شاپور سوم در طاق بستان نیز آمده است. (نک: لوکونین، ۱۳۵۰: ۳۲۵-۳۰۷)

علاوه بر هویت سیاسی، واژه «ایران» در عرصه مذهبی نیز کاربرد داشته و دوگانگی ایران و انیران با وضوح بیشتری مطرح می‌شود. این نکته از کتیبه کرتیر، موبد زردشتی قرن سوم پیداست که در آن، معنای ایران و انیران را روشن می‌سازد. کرتیر می‌گوید که آتشکده‌های بسیاری را در «ایران» برپا داشته که شامل ایالات زیر بوده است: پارس، پارت، بابل، میسان، آدیابن [آشور قدیم]، آذربایجان، اصفهان، ری، کرمان، سیستان و گرگان تا پیشاور. به گفته او، سوریه، کیلیکیه، ارمنستان، گرجستان، آلبانیا [غرب دریای مازندران] و بالاسگان که زیر سلطه ساسانیان بودند، جزو «انیران» محسوب می‌شدند. (دریایی، ۱۳۸۶: ۱۵)

به‌غیر از این، در سکه‌های شاهان ساسانی از اردشیر بابکان به بعد نیز واژه «ایران» آمده است. در بیشتر سکه‌های شاهان ساسانی، عنوان «شاهنشاه ایران و انیران» حک شده است. (نک: لوکونین، ۱۳۵۰: ۳۰۱-۲۶۴) یا هنگامی که خسرو انوشیروان، به‌مناسبت پیروزی‌های خود در برابر هیاطله سکه‌هایی ضرب کرد، بر روی آنها نوشت «ایران بی‌بیم شد» و «ایران نیرومند شد». (دریایی، ۱۳۸۶: ۴۷)

ساسانیان هم‌چنین از نام ایران، به‌عنوان جزئی از اسامی شهرها نظیر ایران خوره شاپور (ایران، شکوه و عظمت شاپور) (طبری، ۱۳۹۰: ۶۰۱/۲؛ گیزلن [۳]: ۲۰۱۱: ۵۳۷)، ایران خوره یزدگرد (ایران، شکوه و عظمت یزدگرد) (گیزلن [۴]: ۲۰۱۱: ۵۳۷)، ایران آسان کرد کواد (کواد، آرامش دهنده ایران) (شهرستان‌های ایران، ۱۳۸۲: ۵۲؛ گیزلن [۱]: ۲۰۱۱: ۵۳۶) و ایران شاد کواد (اصفهانی، ۱۳۶۷: ۵۴؛ *مجمل التواریخ و القصص*، ۱۳۱۸: ۷۴؛ گیزلن [۲]: ۲۰۱۱: ۵۳۶)؛ مناصب اداری مانند ایران سپاهبد (کارنامه اردشیر بابکان، ۱۳۶۹: ۶۲)، ایران دبیربد، ایران آمارگر (حسابدار عمومی)، ایران درستبد (رئیس پزشکان)، ایرن انبارگبد (رئیس انبارخانه) (مکنزی، ۲۰۱۱: ۵۳۴)؛ و اسامی اشخاص (ایراندخت، ایران‌گشنسب) (شهرستان‌های ایران، ۱۳۸۲: ۵۲؛ نولی، ۲۰۱۲: ۵۰۷-۵۰۴) استفاده می‌کردند که نشان‌دهنده‌ی تغییر ذات‌ه ایرانی است. (برای آگاهی بیشتر در این باره نک: نیولی، ۱۳۸۷: فصل پنجم)

۱-۲-۲- «ایران» و «ایران‌شهر» در متون

واژه‌های «ایران» و «ایران‌شهر»، به انحاء و معانی مختلف، در متون برجای مانده از این دوران نیز انعکاس یافته است. در این منابع، ایران و ایران‌شهر به دو صورت آمده: یکی از نظر وضع آن در مجموعه جهانی و دیگر از نظر تقسیمات کشوری و وصف شهرها و سرزمین‌های آن. (محمدی‌ملایری، ۱۳۷۵: ۳۸-۴۲/۲) بررسی این متون نشان می‌دهد که ایرانی در دوره ساسانی، دلستگی زیادی به سرزمین خود داشته است.

حکومت و کارگزاران سیاسی، بازیگر اصلی در شکل دادن به این احساس بود. بنابراین، بیراهه نرفته‌ایم اگر بگوییم، تحت تأثیر مؤلفه‌هایی چون جغرافیا، میهن پرستی ایرانی در دوره ساسانی به اوج خود رسیده و در مقایسه با دیگر دوران‌های تاریخی با شدت بیشتری خود را نشان می‌دهد.

یکی از متون مهم در بحث هویت ایرانی و مفهوم ایرانشهر، دینکرد است. در این متن، مفهوم «ایرانشهر» در تقابل با مفهوم «انیران» مطرح می‌شود و با وجود انیران‌هاست که ایرانشهر معنا و مفهوم و اصالت پیدا می‌کند. بنا بر دینکرد، ایرانشهر ویژگی‌های خاصی را داراست که آن را از غیر ایرانشهریان (انیرانیان)، جدا می‌کند. خود متن، این ویژگی‌های منحصر به فرد را «بن‌پاره‌های خودی ایرانشهر» ذکر می‌کند، و خصوصیات انیرانیان (غیر ایرانشهریان) را «بن‌پاره‌های بیگانه ایرانشهر» نامگذاری می‌کند. مطابق با متن کتاب، هنگامی که اشموغی (= دیو، بدعت‌گذار) از دست‌اندرکاران دین زردشتی، درباره کارزار ایرانشهریان با انیرانیان می‌پرسد، رهبران این دین، پیکار و کارزار با غیرایرانشهریان را به پیروی از دستور دین زردشتی می‌دانند. در جایی دیگر، نویسنده متن با نگرانی ذکر می‌کند که اگر آفت و تباهی در ایرانشهر رسوخ یابد، زمینه برای چیرگی انیران بر سرزمین ایران فراهم می‌شود. (کتاب سوم دینکرد، ۱۳۸۱: ۱۶، ۱۷، ۵۳)

در کارنامه اردشیر بابکان نیز مفهوم ایرانشهر در معنای وحدت جغرافیای سیاسی ایران (به یک خدایی آوردن ایرانشهر، در تقابل و مخالفت با ملوک‌الطوایفی دوره اشکانی) مطرح می‌شود. خود کارنامه مستقیماً به این مسأله اشاره می‌کند که «ایرانشهر، پس از مرگ اسکندر رومی، دویست و چهل ملک داشت». بنابراین، در این متن، اردشیر در قالب شخصیتی ظاهر می‌شود که همواره - از ابتدای روی کار آمدن تا به دست‌گیری قدرت - در پی تمرکز سیاسی ایران یا به قول خود متن، «به یک خدایی آوردن ایرانشهر» است. هم‌چنین در قسمت دیگر این متن، در گفت‌وگویی میان ایرانشهریان و اردشیر که در هنگام روی کار آمدنش، او را به پادشاهی بر ایران بدون داشتن ترس و واهمه تشویق می‌کردند، آمده است: «کی اردشیر بابکان، مترس... شهریاری ایرانشهر را تو شایی، به سال‌های بسیار.» در جای دیگر نیز طی همین گفتگوی دو طرفه، از سوی ایرانشهریان خطاب به اردشیر آمده است: «ما همه شادی خوره‌ی توایم و خدمتکار. اگر بایاد جان و تن و خواسته و هم زن و فرزند می‌سپاریم به راه شما، خدایگان ایرانشهر.» (کارنامه اردشیر بابکان، ۱۳۶۹: ۳۱، ۳۹، ۵۰، ۶۲ و ۶۳)

فهم کردن ایران به لحاظ «کشوری» با مرزهای جغرافیایی و متمایز از «غیر»، در

کتاب بندهش نیز آمده است. در این متن، غیریت‌سازی و تأکید بر هویت جغرافیایی (خود و دیگری)، بیش از متون دیگر نمایان است. نویسنده کتاب، در ابتدا در فصلی تحت عنوان «درباره نحوه آن آفرینش‌ها» ضمن بررسی تبارشناختی ایرانیان، قائل به سرزمین‌های «ایران و انیران» می‌شود. وی در اینجا اگرچه محدوده مشخصی برای ایران ذکر نمی‌کند، اما آن را در تقابل با سرزمین‌های انیرانی همچون چین، هند و روم قرار می‌دهد و ویژگی‌های مردمان هر یک از این سرزمین‌ها را ذکر می‌کند. (فرنبرگ‌دادگی، ۱۳۷۱: ۸۳) در فصلی دیگر تحت عنوان «درباره شهرهای نامی از ایرانشهر و خانه کیان»، به‌خوبی می‌توان به هویت جغرافیایی یافتن ایران در دوره ساسانیان پی برد. مؤلف در این فصل، برخی از سرزمین‌های ایرانی در جهات مختلف را که از نظر وی مهمتر و نامورترند، ذکر و ویژگی هر یک را توضیح می‌دهد. نخستین سرزمینی که به آن می‌پردازد، «ایرانویج» (درباره ایرانویج نک: فره‌وشی، ۱۳۶۸) و آخرین آن «پارس» است. هم‌چنین از سرزمین‌های هند و تازیان، با عنوان سرزمین‌هایی که «ناایرانیان بدان‌ها زیند»، سخن به میان می‌آید. مؤلف که نگرش وطن‌دوستانه‌ای دارد، تلاش خود را در این فصل به‌یکار می‌گیرد تا با نشان دادن غیرها یا انیران‌ها، هویت جغرافیایی ایران را برجسته کند. (فرنبرگ‌دادگی، ۱۳۷۱: ۱۳۵-۱۳۳؛ هم‌چنین نک: محمدی‌ملایری، ۱۳۷۵: ۴۰/۲)

متن بسیار مهم دیگر، شهرستان‌های ایرانشهر (مراکز ایالات ایران) - تنها متن مستقل بازمانده از فارسی میانه در زمینه جغرافیا - است. به‌زعم تورج دریایی، این متن اگرچه در قرن دوم هجری ویرایش نهایی شده، اما با توجه به مطالب آن می‌توان حدس زد که در قرن هفتم میلادی و در زمان حکومت خسرو پرویز (۶۲۸-۵۹۰م) به‌نگارش درآمده است، به این دلیل که به مکان‌هایی چون شام، یمن، افریقا و غیره که توسط انوشیروان در قرن ششم فتح شده بود، اشاره دارد. در این متن، شهرها به چهار کوست (قسمت) تقسیم شده‌اند (همان تقسیم‌بندی شناخته شده در دوره انوشیروان) و به‌صورت مورب از شمال شرقی به جنوب غربی و از جنوب شرقی به شمال غربی برشمرده شده‌اند. علاوه بر این، به سازندگان و ویژگی‌های خاص شهرها نیز اشاره شده است. (شهرستان‌های ایران، ۱۳۸۲: ۵۲-۴۹؛ دریایی، ۲۰۰۸؛ محمدی‌ملایری، ۱۳۷۵: ۴۲/۲-۴۱) از این متن پهلوی و هم‌چنین متون دیگر، به راحتی می‌توان دریافت که مفهوم ایرانشهر، به‌عنوان یک کشور واحد و منسجم، از اهمیت بسیار بالایی نزد ساسانیان برخوردار بوده است. به‌عبارت دیگر، این متون حاکی از این هستند که مفهوم ایرانشهر و دارا بودن هویت جغرافیایی، اصلی اساسی در دولت ساسانی به‌شمار می‌آمده است، زیرا این

مؤلفه‌ی هویتی، تشخیص ویژه‌ای به آنها می‌داد و همبستگی اجتماعی آنان را در حوزه جغرافیایی ایران تقویت می‌کرد.

در برخی از متون دیگر پهلوی، نظیر «یادگار زیران» (یادگار زیران، ۱۳۸۲: ۳۹) و «گزارش شطرنج و نهش نیو اردشیر» (گزارش شطرنج و نهش نیو اردشیر، ۱۳۸۲: ۱۲۷) نیز مفهوم ایرانشهر و تشخیص آن از دیگر ممالک، هر چند به صورت جزئی‌تر نسبت به متون بالا، مطرح شده است. هم‌چنین در برخی از متون دینی، نظیر گزیدگی‌های زادسپرم، «ایران‌شهر» در تقابل با «توران» نهاده شده است و بر آنست تا با توجه به این دوگانگی و بازگو کردن داستان‌ها و روایات مراودات و مجادلات دو طرف، به ایران‌شهر هویت جغرافیایی بخشد. (گزیدگی‌های زادسپرم، ۱۳۸۵: ۵۲) در اوستا نیز که در دوره ساسانیان و توسط موبدان این دستگاه، ویرایش نهایی شده و طبیعتاً نگرش‌های آنها در آن راه یافته است، این دوگانگی بسیار بیشتر از گزیدگی‌های زادسپرم مطرح و نام‌های «ایران»، «ایرانی»، «ایرانیان»، «انیران» و «انیرانی» به فراوانی در آن دیده می‌شود. این مسأله در تمام بخش‌های آن و به‌ویژه در یشت‌ها نمایان است. (اوستا: کهن‌ترین سروده‌ها و متن‌های ایرانی، ۱۳۷۱: صفحات مختلف)

این ذهنیت شکل گرفته در دوره ساسانی، به آثار نگارش یافته در قرون نخستین اسلامی نیز رسوخ یافت و بسیاری از کتاب‌های تاریخی، جغرافیایی و ادبی، هنگام بحث از حوادث دوران ساسانی، نام ایران و مشتقات آن را به کار می‌برند، زیرا بسیاری از این کتاب‌ها، اطلاعات خود از این دولت را از خدای‌نامه‌ها و دیگر نوشته‌های این دوره گرفته‌اند. از مهم‌ترین این آثار می‌توان از اخبار الطوال، تاریخ ثعالبی، تاریخ یعقوبی، سنی الملوک الارض و الانبیاء، مسالک و ممالک، اشکال العالم، الاعلاق النفیسه، شاهنامه فردوسی و دیوان نظامی نام برد. باید توجه داشت که در زمانی که این نویسندگان آثار خود را می‌نوشتند، نام ایران، بدون این‌که مفهوم زنده سیاسی داشته باشد، به کار می‌رفته است، زیرا بعد از فتح ایران توسط اعراب، این سرزمین زیر نظر دستگاه خلافت رفت و جزئی از ممالک پهناور اسلامی شد. خاطره تاریخی نام ایران هنوز زنده مانده بود که در این متون راه یافت.

۲- تلقی ایرانیان از سرزمین خود

ایرانیان در دوره ساسانی، سرزمین خود را نسبت به سرزمین‌های دیگر برگزیده می‌دانستند. البته این تنها مختص به ایران نبود، بلکه تمدن‌ها و جوامع دیگر باستان نیز

چنین دیدگاهی درباره جغرافیای خود داشتند. این احساس ایرانیان، در مواجهه با سرزمین‌ها و اغیار دیگر بود که می‌کوشیدند از این طریق، هویت جغرافیایی خود را برجسته کنند. در این زمان، تلقی ایرانیان از سرزمین و وطن خود، بار عاطفی و ارزشی پیدا کرده بود و آنها از تمایزات آن، از سرزمین‌های دیگر آگاه بودند. مسعودی درباره تلقی ایرانیان از سرزمین‌شان می‌نویسد: «بعضی از ایرانیان بر این رفته‌اند که معنی ایرانشهر شهر نیکان است که ایر به فارسی قدیم نام خیر و برتری است و از همین رو، رئیس آتشکده را ایربد گفتند، یعنی سر نیکان و برتران و این کلمه را معرب کرده و هیربد گفته‌اند». (مسعودی، ۱۳۴۹: ۳۸)

شاهان ساسانی در کنار دستگاه روحانیت زردشتی، در مواجهه با ادیان و انیران‌های دیگر، با درک مفهوم «سرزمین»، بیش از همه کوشیدند تا این دیدگاه را در ذهن عموم حک کنند. بنا به روایت ابوعبدالله مقدسی، قباد ساسانی هنگامی که سرزمین‌های مختلف را بررسی کرد و آب و خاک‌شان را سنجید، ایران را بهترین زمین یافت. (مقدسی، ۱۳۶۱: ۳۷۲/۲) ثعالی نیز نقل می‌کند، خسرو پرویز، ایران را «چشم و چراغ زمین‌ها» می‌خواند که «گره‌بند همه رشته‌ها هست، مانند بوستانی که همه میوه‌ها در آن موجود باشد». (ثعالی، ۱۳۶۸: ۴۶۰/۱) شاهان دیگر ساسانی نیز چنین تلقی از ایران داشتند و هنگام مکاتبات با کارگزاران سرزمین‌های دیگر، این مسأله را به آنها گوشزد می‌کردند، تا هویت سرزمینی خود را هرچه بیشتر برای آنها نمایان کنند. (نک: فردوسی، ۱۳۸۱: ۹۰۸) در متون مختلفی که در این دوره تولید شده، این موضوع مورد بحث قرار گرفته است. ذکر برتری ایرانشهر نسبت به دیگر ممالک، در نامه تنسر به گشنسب، حاکم طبرستان، به تفصیل آمده است. مطابق با این متن، ایران «برگزیده زمین، بر گردن و سر همه اقالیم، محسود اهل جهان و فرمانفرمای هفت اقلیم» است. تنسر در این نامه، ایران را به لحاظ ریاست و پادشاهی داشتن بر جهان، در میانه قرار داشتن آن، فراوانی نعمت و معیشت و در نهایت موقعیت استراتژیک آن که سبب می‌شد، اطعمه و کالاهای باارزش سرزمین‌های دیگر به آن بیاید و همواره در نفع و بهره‌مند از سود باشد، برتر و کامیاب‌تر از دیگر ممالک جهان می‌داند. (نامه تنسر، بی تا: ۸۹)

نویسنده دینکرد نیز جهان را به اندامی تشبیه می‌کند که سر آن ایرانشهر است. او تعلق بسیاری به ایران نشان می‌دهد، به طوری که ایرانشهریان را که در این سرزمین زندگی می‌کردند، نسبت به مردمان سرزمین‌های دیگر برتر می‌داند. نویسنده در مطلبی درباره حاکمیت خودی و بیگانه بر ایرانشهر می‌نویسد، اگر ایرانشهر، بن‌پایه‌های خود

نظیر «داد آریایی و کهن دین مزدایی» را داشته باشد و خودِ ایرانشهریان آن را اداره کنند، هرآنچه از مینوی نیک است به آنجا آمده و این سرزمین، آراسته و پیراسته و لبالب از شادمانی خواهد شد؛ اما هنگامی که بن‌پاره‌های بیگانه (انیرانی) بر آن فرمان برانند، هرآنچه از آن مینوی نیک است، از آنجا رانده خواهد شد؛ ایرانشهر آسیب دیده و آشفته‌کار و آکنده از رنج می‌شود. (کتاب سوم دینکرد، ۱۳۸۱: ۵۳ و ۵۴) در اینجا منظور نویسنده از حاکمیت انیرانیان، یونانیان و اسکندر است که هویت سرزمینی و فرهنگی ایران را دچار تغییر کرده بودند.

تقدس و محوریت داشتن جغرافیای ایران در ذهنیت ایرانیان دوره ساسانی، در بندهش نیز انعکاس یافته است. در این کتاب، «خونیرس» به‌عنوان سرزمینی که «همه‌گونه نیکی در آن بیش آفریده شد»، در وسط و قلب جهان قرار دارد و شش سرزمین دیگر در پیرامون آن هستند. خونیرس به‌تنهایی برابر با شش اقلیم دیگر است و «ایرانویج» - جایگاه ایرانیان - در مرکز آن قرار دارد (نگاه کنید به شکل ۱). بنابر بندهش، همه نیکی‌ها ابتدا از خونیرس منشأ می‌گیرد، به‌طوری‌که «باد، نخست، ازین کشور خونیرس به شتاب به ارزه و سوه بگردد و از آنجا به شتاب به کشور فردکدفش و ویدکدفش گردد و از آنجا به شتاب به کشور خونیرس گردد». هم‌چنین، از هریک از شهرهای ایران با عنوان «بهترین سرزمین آفریده شده» یاد می‌شود. (فرنیغ‌دادگی، ۱۳۷۱: ۷۰، ۷۱، ۹۴، ۱۳۳)



شکل شماره ۱: تقسیم‌بندی جهان براساس بندهش

در متن مینوی خرد نیز اوج تأکید بر هویت سرزمینی ایران را می‌توان دید. این متن نه از ایرانشهر، بلکه از خاستگاه نخستین ایرانیان یعنی «ایرانویج» سخن به میان می‌آورد که با وجود این‌که بسیار سرد است و ده ماه زمستان و دو ماه تابستان دارد و در آن دو ماه تابستان نیز آب و زمین و گیاه سرد است، اما هرچه نیکی و خوبی در جهان است در آن موجود است:

«و پیدا است که اورمزد ایرانویج را از دیگر جای‌ها و روستاها بهتر آفرید. و نیکی‌اش این است که زندگی مردم در آنجا سیصد سال است و زندگی گاو و گوسفندان صدوپنجاه سال و درد و بیماری کم دارند و دروغ نمی‌گویند و شیون و مویه نمی‌کنند و دیو از به تن آنان کمتر مسلط است، و ده مرد از نانی (= غذایی) که خورند سیر می‌شوند. و به هر چهل سال از زنی و مردی فرزندی زاده شود و قانونشان بهی و دینشان پوریو تکیشی است. و چون بمیرند پارسایند». (مینوی خرد، ۱۳۵۴: ۶۱؛ هم‌چنین نک: اوستا، ۱۳۷۱: ۶۶۰-۶۵۹)

ذکر اوصاف برتری ایرانشهر نسبت به دیگر اقالیم، در کتاب‌های جغرافی‌نویسان مسلمان که متأثر از متون دوره ساسانی هستند نیز آمده است. تقسیم‌بندی این جغرافی‌نویسان از جهان و ایران، براساس نوشته‌های دوره ساسانی است. این جغرافی‌نویسان، به صورت دایره‌وار، جهان را به هفت اقلیم تقسیم کرده‌اند که اقلیم چهارم به عنوان بهترین اقلیم، در قلب آن است که جغرافیای ایران را در خود جای داده است. آنها سپس به ذکر اوصاف برتری آن، نسبت به دیگر اقالیم پرداخته‌اند.

۳- مرز و مرزبان

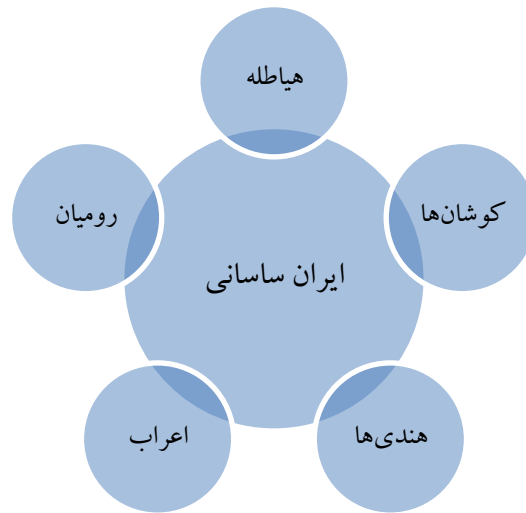
مسئله‌ای که در دوره ساسانی نسبت به قبل پررنگ‌تر، و وجهی دیگر از هویت جغرافیایی ساسانیان را نشان می‌دهد، مسئله «مرز» یا «سرحد» است؛ مرزهایی که اگرچه در حال قبض و بسط بودند، اما منطقه‌ای حائل میان قلمرو ساسانیان و حکومت‌های مجاورشان به شمار می‌رفتند. ساسانیان در طول حکومت خویش، توجه ویژه‌ای به حفظ مرزهای خود داشتند و بسیاری از تحولات رخ داده در این سلسله، در پیرامون این هدف حرکت می‌کرد. سخنان اردشیر در کتاب منسوب به او - عهد اردشیر - بازتاب‌دهنده‌ی توجه و دغدغه‌ی ساسانیان، به حفظ مرزهای خویش در برابر «اخیار» دیگر است. اردشیر در این کتاب می‌گوید «اگر شاهی توانست مرز را با ویژگیان پاکدل خویش استوار سازد از توده بدخواه رشکبر کینه‌توز خود را آسوده کرده است». (عهد

اردشیر، ۱۳۴۸: ۷۲، ۷۷) اردشیر در قسمت‌های دیگر این کتاب، بر بسته نگه داشتن مرزها، توسط افراد کاردان و لایق تأکید زیادی می‌کند، تا این بُعد هویتی دستخوش تغییر نشود. هم‌چنین، براساس روایت فردوسی، اردشیر هنگامی که شاپور را به جانشینی خود برگزید، در نصایحی که به او داشت، علاوه بر توصیه‌های اخلاقی و دینی و سفارش کردن در کار شاهنشاهی، با جدیت، حفظ مرزهای ایران‌شهر را گوشزد و از متزلزل بودن وضع آن احساس نگرانی کرد:

تبه گردد این پند و اندرز من به ویرانی آرد رخ این مرز من

(فردوسی، ۱۳۸۱: ۸۹۲)

اگر این را در نظر داشته باشیم که بخش اعظم تحولات دوره ساسانی، در مواجهه با غیرها و حفظ مرزها بوده است، مسأله روشن‌تر می‌شود. ساسانیان که به لحاظ جغرافیایی، از نقاط مختلف در محاصره‌ی قدرت‌های خارجی قرار گرفته بودند، می‌خواستند کشورشان را در برابر آنها، در عرصه‌های سرزمینی، سیاسی و مذهبی محفوظ نگه دارند (نگاه کنید به شکل ۲). در غرب، رومیان، یکی از مهم‌ترین غیرها بودند که رقابت‌شان با ایران در زمان ساسانیان به اوج خود رسید. ماهیت جنگ‌هایشان بیشتر، سیاسی - سرزمینی (به‌ویژه بر سر ارمنستان و شهرهای بین‌النهرین) و اقتصادی (رقابت بر سر ابریشم چین که رومی‌ها می‌خواستند به صورت مستقیم و بدون واسطه‌ی ایران به آن دست یابند) بود. (نک: کریستین سن، ۱۳۸۷: ۳۱۳-۲۱۶؛ بیزانس و ساسانیان، ۱۳۸۷: ۹۱) در شمال و شمال شرقی ایران، اقوام بدوی هیاطله قرار داشتند که مشکلات زیادی را برای دولت ساسانی به وجود آورده بودند. آنها بعد از ناکامی در برابر چینیان، به دنبال تسخیر نقاط هم‌مرز با ساسانیان بودند (نک: عنایت‌الله رضا، ۱۳۶۵). در نواحی جنوبی ایران نیز اعراب سکونت داشتند که در بیشتر ایام دولت ساسانی، تحت تابعیت‌شان بودند. (مسکویه رازی، ۱۳۶۹: ۱۳۹/۱؛ نلدکه، ۱۳۵۸) انوشیروان، علاوه بر ساخت باروهای دفاعی در نقاط مختلف مرزی ایران، دیواری نیز به نام «دیوار اعراب» در برابر آنها برپا کرد. (دریایی، ۱۳۸۶: ۴۵) کوشان‌ها در شرق و هندی‌ها در جنوب شرقی ایران بودند که اگرچه برخلاف قدرت‌های قبلی، ساسانیان کمتر با آنها منازعات سیاسی داشته و روابطشان بیشتر جنبه تجاری داشت، اما به‌عنوان یک حکومت مرزی و غیر مطرح بودند. (گیرشمن، ۱۳۸۵: ۲۸۷)



شکل شماره ۲: ساسانیان و اغیار

به‌همین جهت، نگریستن به کار مرزها و مستحکم نگه داشتن آن در برابر نیروهای بیگانه، از وظایف اصلی شاهان ساسانی بود. به‌همین منظور، منصبی به نام «مرزبان» به وجود آمد. اگرچه در اواخر دوره اشکانیان، از منصب مرزبانی و فرستادن چهار مرزبان به چهار گوشه کشور سخن به میان می‌آید (دیاکونف، ۱۳۵۱: ۶۲)، اما بنا بر شواهد، به نظر نمی‌رسد این منصب در این زمان، در مقایسه با دوران ساسانی از اهمیت چندانی برخوردار بوده باشد و می‌توان آن را از اختصاصات دوره ساسانی دانست. این را می‌توان از گفته‌های مسعودی در *التنبیه و الاشراف* دریافت که هنگام تشریح منصب مرزبانی، اشاره‌ای به وجود آن در دوره قبل از ساسانیان نمی‌کند. مسعودی، ضمن بررسی مفهوم لغوی و اصطلاحی مرزبان، می‌نویسد که چهار مرزبان برای مشرق و مغرب و شمال و جنوب کشور بود که هر یک عهده‌دار یک چهارم آن بودند. (مسعودی، ۱۳۴۹: ۹۷) با توجه به وجود حکومت‌های دیگر در جهات مختلف مرزهای ایران، این منصب از مناصب مهم دوره ساسانی بود، به‌طوری‌که، اشخاصی از خاندان نجبای درجه اول و حتی فرزندان پادشاهان ساسانی را به این منصب می‌گماشتند و تختی سیمین (نقره) به او اعطا می‌کردند. ثعالبی می‌نویسد که شاپور اول، خراسان را به سرپرستی فرزند خود، هرمزد سپرد و او را مرزبان آن ناحیه ساخت. (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۱۳/۱) از دیگر مرزبانان سرشناس این دوره می‌توان، از بهرام چوبین (مرزبان آذربایجان) (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۴۱۴/۱)،

بسطام(مرزبان خراسان و دیلم) (مسعودی، ۱۳۴۷: ۲۷۰/۱) و یزدک پسر مردانشاه (مرزبان بابل) (دینوری، ۱۳۶۴: ۱۴۱) نام برد. این منصب، تا آخرین سال‌های دولت ساسانی نیز برقرار بود، به طوری که یزدگرد سوم، هنگام فرار به مرو، توسط مرزبان این ناحیه کشته شد. به دلیل نقش مستقیم مرز در حفظ امنیت و هویت سرزمینی ایرانیان، یکی از اولین اقدام پادشاهان ساسانی بعد از به تخت نشستن، مکاتبه با مرزبانان در جهت استحکام مرزها بود و در طول دوران پادشاهی‌شان نیز دست از این کار نمی‌کشیدند. ثعالبی و گردیزی روایت می‌کنند که اردشیر بابکان، بعد از دست یافتن به قدرت، خراسان را به چهار بخش تقسیم کرد و بر هر یک مرزبانی گمارد. (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۰۷/۱؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۶۶) شاپور اول نیز بعد از به تخت نشستن، به استحکام مرزها پرداخت و با مرزبانان نواحی مختلف مکاتبه کرد. او حساسیت زیادی نسبت به مرز خراسان داشت و همواره اوضاع آن را پیگیری می‌کرد. هم‌چنین با توجه به اهمیت خطر رومیان، بر نصیبین نیز مرزبانی گماشت. (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۰۸/۱، ۳۰۹، ۳۱۳) بنا به گفته طبری، یکی از اقدامات مهم شاپور دوم بعد از در دست گرفتن قدرت، رسیدگی به ولایات مرزی بود که جهت سامان گرفتن کار آنان، فرمان‌هایی پیایی برای مرزبانان آنها فرستاد. (طبری، ۱۳۹۰: ۶۰۰/۲) بهرام گور نیز پس از شکست دادن ترکان و به دست آوردن بخش‌هایی از قلمرو آنان، مرزبانی به عاملی آنجا گمارد. او حتی حده مرزی ایران با آنها را نیز مشخص کرد و مناره‌ای به همین جهت برآورد. (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۶۲۲/۲؛ دینوری، ۱۳۶۴: ۸۵) به گفته فردسی، بهرام، برای آسودگی از کار مرزها، بر هر یک از ایالات ایران مرزبانانی ماهر گماشت. (فردوسی، ۱۳۸۱: ۱۰۱۳)

یکی از اقدامات مهم انوشیروان، برای نگهداری و استحکام مرزها، تقسیم کشور به چهار بخش بود که موجب شد منصب مرزبانی از اهمیت بیشتری برخوردار شده و معنای دقیق‌تر و عملی‌تری به خود بگیرد. این چهار قسمت عبارت بودند از شرق: خراسان؛ غرب: خوربران؛ شمال: اباختر؛ جنوب: نیمروز. (دینوری، ۱۳۶۴: ۹۶؛ یعقوبی، ۱۳۸۲: ۲۱۸-۲۱۹) به هر ناحیه، «پاذگس» و رئیس آن را «پاذگسبان» می‌گفتند. (مشکور، ۱۳۴۷: ۱۷) موسی خورنی در کتاب *ایران‌شهر* که تشریح جغرافیای ایران عصر ساسانی است، به این تقسیم‌بندی صورت گرفته در زمان انوشیروان اشاره و استان‌های هر قسمت را یک‌به‌یک ذکر می‌کند. (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۳۷) انوشیروان هم‌چنین در برخی نواحی مرزی، همانند مرزهای هیاطله و خزرها، موانعی را برای جلوگیری از حملات آنها و حفظ بهتر مرزها برپا کرد. ثعالبی در این باره می‌نویسد:

«[انوشیروان] مرزها را بی‌رخنه ساخت و اطراف را در حصار آورد. در گرگان دژها از سنگ برپا داشت و باب صول را با سنگ رخام پی افکند که پنج فرسنگ بود و بارویی در باب‌الابواب، چون سدی میان ایرانشهر و خزر برپا داشت. میان ایران و کوه قفقاز] بیش از یکصد دژ ساخت تا مردم ایران از آنها در برابر دشمنان خود، از ترکان و خزران روس، سود برند». (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۱/۳۹۴؛ طبری، ۱۳۹۰: ۲/۶۴۷؛ اصفهانی، ۱۳۶۷: ۵۵؛ مقدسی، ۱۳۴۹: ۳/۱۴۵)

به گفته مسعودی در *مروج الذهب*، این بنا تا زمان وی یعنی سال سیصد و سی و دو پابرجاست. به روایت او، وقتی انوشیروان این دیوارها را بنا می‌کرد، اقوام آن نواحی، در حالت ترس و تسلیم بودند. (مسعودی، ۱۳۴۷: ۱/۲۵۹-۲۵۸) بی‌جهت نیست که اصطخری و جیهانی، در کتاب‌های خویش در ارتباط با ایران دوره ساسانی می‌نویسند: «حد این مملکت در روزگار پارسیان معلوم بود». (اصطخری، ۱۳۴۷: ۵؛ جیهانی، ۱۳۶۸: ۳۴) مسعودی نیز در *التنبیه و الاشراف*، بعد از برشمردن ولایات ایران در دوره ساسانی می‌نویسد: «همه این ولایت‌ها یک مملکت بود، پادشاهش یکی بود و زبانش یکی بود». (مسعودی، ۱۳۴۹: ۷۳) پدیده مرز در دوره ساسانی، چنان جا افتاده بود که به گفته دینوری، در زمان هرمزد پنجم، بهرام چوبین، بلتکین پسر خاقان ترک را تا «مرز کشورش» بدرقه کرد. (دینوری، ۱۳۶۴: ۱۱۰)

نتیجه‌گیری

هم‌چنان‌که در این پژوهش مشاهده شد، در دوره ساسانی، «جغرافیا»، یکی از عناصر مهم هویت ایرانی بوده است. دستگاه سیاسی - دینی ساسانی که به اهمیت جغرافیا، در وحدت و همدلی مردم، در برابر ملوک‌الطوایفی اشکانی پی برده بود، آن را به صورت آگاهانه در مسیر موردنظر خود هدایت کرد. به‌همین دلیل بود که در این زمان، ایران، برای اولین بار در تاریخ خود، صاحب «هویت جغرافیایی» با مرزهای ویژه و قطعی، در معنای دقیق کلمه شد. ساسانیان دریافته بودند که با تعلق و وابستگی مردم به سرزمین خود است که زمینه‌های یگانگی و همبستگی آنها (چه به لحاظ سیاسی و چه به لحاظ روانی و اجتماعی) فراهم می‌شود. آنها از طرق مختلف می‌خواستند در ذهنیت ایرانی، تعلق به جغرافیا، سرزمین و خاک خویش را بیشتر کنند و احساس متمایز بودن از دیگر جوامع را در دل‌ها بنشانند. این امر، به آنها در دستیابی به هدف مهم‌تر، یعنی حفظ و تداوم قدرت سیاسی، کمک بسیاری می‌کرد که در انجام آن نیز موفق بودند.

دستگاه ساسانی در نیل به این هدف، ضمن درک معنای «سرزمین» (خود)، با برجسته کردن مفهوم «انیران» (دیگری) در میان عامه مردم، نام «ایران» یا به عبارت بهتر، «ایران‌شهر» را برای نامیدن سرزمین‌های تحت سیطره خویش مطرح کرد که به فراوانی در آثار برجای مانده از این دوره نظیر سکه‌ها، کتیبه‌ها و کتاب‌ها به کار رفته است. آنها حتی برای تثبیت این امر، نام ایران را در نام‌های شهرها، افراد و مناصب نیز به کار بردند. آنها این گونه در میان مردم تبلیغ کردند که ایران، بهترین سرزمینی است که در آن زندگی می‌کنند و آن را «برگزیده زمین» می‌دانستند. به همین دلیل، در برابر غیریت‌های دیگر، مسائل مرزی، بیش از پیش مورد توجه قرار گرفت و دست‌اندرکاران این سلسله، همواره در کار آن می‌نگریستند. شاهان ساسانی حتی در برابر غیرهای دیگر، مرزهای مصنوعی ایجاد و به صورت یک خط، مرزها یا حصارهایی بر می‌آوردند؛ همانند آنچه که در برابر ترکان صورت گرفت. به همین جهت، منصب «مرزبان» نیز از مناصب بسیار مهم دوره ساسانی شد.

یادداشت‌ها

- ۱- مفهومی که از ایران‌شهر در زند و هومن یسن مستفاد شده نیز قرابت بسیاری با مفهوم ایران‌شهر در کتاب دینکرد دارد. در این نوشته نیز ایران‌شهر، در تقابل با مفهوم انیران مطرح می‌شود (زند و هومن یسن، ۱۳۸۳: ۵۲-۵۱، ۱۲۶).
- ۲- متن دینی ارداویراف‌نامه نیز همانند کارنامه اردشیر بابکان به اوضاع ملوک‌الطوایفی «ایران‌شهر» بعد از حمله اسکندر اشاره می‌کند که موجب شد همه جای این سرزمین در پراکندگی، آشوب و پیکار باشد و خلل در دین زردشتی وارد شود. در این متن، آشکارا می‌توان تمایز ایرانی از غیرایرانی و احساس انزجار از غیرایرانیان را دید. نویسنده متن، علاوه بر خطاب قرار دادن اسکندر با عنوان «یونانی مصرنشین» که متمایز بودن او را از ایرانیان اعلام می‌کند، با لحن تند و ناسزاگونه، علیه او به علت آسیب رساندن به ایران‌شهر موضع می‌گیرد (ارداویراف‌نامه، ۱۳۸۲: ۴۲-۴۱).
- ۳- این تلقی یعنی در وسط بودن ایران در میان هفت اقلیم، در گزیده‌های زادسپرم نیز آمده است: «خونیره در میان است، مه پاره میانه است و آن شش کشور دیگر را مانند افسر (= تاج) است» (گزیدگی‌های زادسپرم، ۱۳۸۵: ۴۵).

منابع

- *ارداویراف نامه* (۱۳۸۲)؛ متن پهلوی، حرف‌نویسی، ترجمه متن پهلوی و واژه‌نامه فیلیپ ژینو، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، تهران: معین/انجمن ایرانشناسی فرانسه.
- استرابو (۱۳۸۲)؛ *جغرافیای استرابو: سرزمین‌های زیر فرمان هخامنشیان در جغرافیای استرابو*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- اشرف، احمد (۱۳۸۷)؛ «هویت ایرانی به سه روایت»، *مجله بخارا*، مرداد و شهریور ۱۳۸۷، صص ۱۲۷-۱۱۰.
- اصطخری، ابواسحاق (۱۳۴۷)؛ *مسالك و ممالک*، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اصفهانی، حمزه (۱۳۶۷)؛ *تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک‌الارض و الانبیاء)*، ترجمه جعفر شعار، تهران: امیرکبیر.
- *اوستا: کهن‌ترین سروده‌ها و متن‌های ایرانی* (۱۳۷۱)؛ گزارش و پژوهش جلیل دوست‌خواه، تهران: مروارید.
- بریان، پی‌بر (۱۳۷۱)؛ *تاریخ امپراتوری هخامنشی*، ترجمه مهدی سمسار، تهران: زریاب.
- «بیزانس و ساسانیان» (۱۳۸۷)؛ *تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج*، ج ۳، ساسانیان (قسمت سوم)، ویراسته احسان یارشاطر، ترجمه تیمور قادری، تهران: مهتاب، صص ۱۲۷-۹۱.
- ثعالبی نیشابوری، عبدالملک (۱۳۶۸)؛ *تاریخ ثعالبی (غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم)*، ترجمه محمد فضائلی، تهران: نقره.
- جیهانی، ابوالقاسم (۱۳۶۸)؛ *اشکال العالم*، ترجمه علی‌بن‌عبدالسلام کاتب، با مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری، تهران: شرکت به‌نشر.
- دریایی، تورج (۱۳۸۶)؛ *شاهنشاهی ساسانی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- دیاکونف، میخائیل میخائیلوویچ (۱۳۵۱)؛ *اشکانیان*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام.
- دینوری، احمد بن داود (۱۳۶۴)؛ *اخبار الطوال*، ترجمه مهدوی دامغانی، تهران: نی.
- رضا، عنایت‌الله (۱۳۶۵)؛ *ایران و ترکان در روزگار ساسانیان*، تهران: علمی و فرهنگی.
- *زند و هومن یسن* (۱۳۸۳)؛ به کوشش صادق هدایت، تهران: بی‌نا.
- سیف‌الدینی، حسین (۱۳۹۴)؛ «احیاء و نوزایی هویت ایرانی؛ بررسی مقایسه‌ای ایران ساسانی و صفوی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۱۶، ش ۳، صص ۲۶-۳.
- «شهرستان‌های ایران» (۱۳۸۲)؛ *متون پهلوی*، گردآورنده جاماسب آسانا، پژوهش سعید عریان تهران: سازمان میراث فرهنگی.
- *شهرستان‌های ایران شهر: نوشته‌ای به زبان فارسی میانه درباره تاریخ، حماسه و جغرافیای باستانی ایران* (۱۳۸۸)؛ با ترجمه و آوانویسی تورج دریایی، تهران: توس.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۹۰)؛ *تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ طبری)*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- *عهد اردشیر* (۱۳۴۸)؛ به کوشش احسان عباس، ترجمه محمدعلی امام شوشتری، تهران: انجمن آثار ملی.
- فرای، ریچارد (۱۳۷۳)؛ «هویت ایرانی در دوران باستان»، *ایران‌نامه*، س ۲۰، ش ۴۷، صص ۴۳۸-۴۳۱.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۱)؛ *شاهنامه*، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- فرنیغ‌دادگی (۱۳۷۱)؛ *بندهش*، به کوشش مهرداد بهار، تهران: توس.

- فره‌وشی، بهرام (۱۳۶۸): *ایران‌ویج*، تهران: دانشگاه تهران.
- *کارنامه اردشیر بابکان* (۱۳۶۹): به کوشش قاسم هاشمی‌نژاد، تهران: مرکز.
- کالج، مالکم (۲۵۳۷): *پارتیان*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، بی‌جا: سحر.
- *کتاب سوم دینکرد* (۱۳۸۱): آوانویسی، یادداشت و ترجمه فریدون فضیلت، تهران: فرهنگ دهخدا.
- *کتاب‌هایی از عهد عتیق: براساس کتاب مقدس اورشلیم* (۱۳۸۰): ترجمه پیروز سیار، تهران: نی.
- کریستین‌سن، آرتور (۱۳۸۷): *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: نگاه.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳): *زین‌الاخبار (تاریخ گردیزی)*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- گزنفون (۱۳۵۰): *تربیت کوروش*، ترجمه بهمن کریمی، تهران: اقبال.
- ---- (۱۳۵۰): *سیرت کوروش کبیر*، ترجمه وحید مازندرانی، تهران: بی‌نا.
- «گزارش شطرنج و نهش نیو اردشیر» (۱۳۸۲): *متن‌های پهلوی*، گردآورنده جاماسب آسانا، پژوهش سعید عریان، تهران: سازمان میراث فرهنگی.
- *گزیدگی‌های زادسپرم* (۱۳۸۵): به کوشش محمدتقی راشد‌محصل، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- گیرشمن، رومن (۱۳۸۵): *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمود بهفروزی، تهران: جامی.
- لوکونین، ولادیمیر گریگوریچ (۱۳۵۰): *تمدن ایران ساسانی*، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- لولوک، پی‌یر (۱۳۸۶): *کتاب‌های هخامنشی*، ترجمه نازیلا خلخالی، تهران: فرزانه‌روز.
- مارکوارت، یوزف (۱۳۷۳): *ایران‌شهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی*، ترجمه مریم میراحمدی، تهران: اطلاعات.
- مارکوارت، یوزف (۱۳۸۱): *جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی*، تهران: سمت.
- *مجم‌التواریخ و القصص* (۱۳۱۸): تصحیح ملک‌الشعراى بهار، تهران: کلاله‌خاور.
- محمدی‌ملایری، محمد (۱۳۷۵): *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*، تهران: توس.
- مسعودی، ابوالحسن (۱۳۴۷): *مروج الذهب (تاریخ مسعودی)*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ---- (۱۳۴۹): *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مسکویه‌رازی، ابوعلی (۱۳۶۹): *تجارب‌الامم*، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران: سروش.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۴۷): *ایران در عهد باستان*، تهران: امیرکبیر.
- مقدسی، ابوعبدالله (۱۳۶۱): *احسن‌التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ترجمه علی‌تقی منزوی، تهران: شرکت مولفان و مترجمان ایران.
- مقدسی، مطهرین‌ظاهر (۱۳۴۹): *آفرینش و تاریخ*، ترجمه محمدرضا شفیعی‌کدکنی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- میرزایی، علی‌اصغر (۱۳۹۸): «واکاوی سیاست‌های پادشاهی هخامنشی در شکل‌گیری و تثبیت هویت ایرانی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۲۰، ش ۴، صص ۱۷۵-۱۵۷.
- *مینوی خرد* (۱۳۵۴): ترجمه احمد تفضلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

- نامه تنسر به گشتاسب (۱۳۱۱)؛ به کوشش مجتبی مینوی و محمداسماعیل رضوانی، تهران: خوارزمی.
- نلدکه، تنودور (۱۳۵۸)؛ *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب‌خویی، تهران: انجمن آثار ملی.
- نیولی، گرادو (۱۳۸۷)؛ *آرمان ایران: جستاری در خاستگاه نام ایران*، ترجمه سیدمنصور سیدسجادی، تهران: مؤسسه فرهنگی پیشین پژوه.
- هرودت (۱۳۳۸)؛ *تاریخ هرودت*، ترجمه هادی هدایتی، تهران: دانشگاه تهران.
- «یادگار زریران» (۱۳۸۲)؛ *متن‌های پهلوی*، گردآورنده جاماسب آسانا، پژوهش سعید عریان، تهران: سازمان میراث فرهنگی.
- یعقوبی، ابن‌واضح (۱۳۸۲)؛ *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.
- Daryaei, Touraj (2008); "ŠAHRESTĀNĪHĀ Ī ĒRĀNŠAHR", *Encyclopaedia Iranica*, California: Mazda publishers.
- Gnoli, Gherardo (2012); "IRANIAN IDENTITY II. PRE-ISLAMIC PERIOD", *Encyclopaedia Iranica*, Vol. XIII. California: Mazda publishers, PP 504-507.
- Gyselen, Rika (2011)[1]; "ĒRĀN-ĀSĀN-KERD-KAWĀD", *Encyclopaedia Iranica*, Vol. VIII. California: Mazda publishers, P 536.
- Gyselen, Rika (2011)[2]; "RĀN-ŠĀD-KAWĀD", *Encyclopaedia Iranica*, Vol. VIII. California: Mazda publishers, P 536.
- Gyselen, Rika (2011)[3]; "ĒRĀN-XWARRAH-ŠĀBUHR", *Encyclopaedia Iranica*, Vol. VIII. California: Mazda publishers, P 537.
- Gyselen, Rika (2011)[4]; "ĒRĀN-XWARRAH-YAZDGERD", *Encyclopaedia Iranica*, Vol. VIII. California: Mazda publishers, P 537.
- Mackenzie, D. N. (2011); "ĒRĀN, ĒRĀNŠAHR", *Encyclopaedia Iranica*, Vol. VIII. California: Mazda publishers, P 534.
- Massey, Doreen (1994); *Space, Place and Gender*, UK: Polity Press.
- Norton, William (2000); *Cultural Geography: Thems, Concepts, Analyses*, Axford University Press.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی